

زیگبرت سالومون پراور. *درآمدی به پژوهش‌های ادبی تطبیقی*. لندن: داکورت، ۱۹۷۳. ۱۱+۱۸۰ ص.

Siegbert Salomon Praver. *Comparative Literary Studies: An Introduction*. London: Duckworth, 1973. xi+180 pp.

زیگبرت سالومون پراور (۱۹۲۵-۲۰۱۲) استاد زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه آکسفورد بود و تألیفات متعددی، به‌ویژه در زمینه ادبیات تطبیقی، از او به جا مانده است، از جمله مقالاتی در باب فرهنگ و زبان و *جامعه آلمانی، عصر رمانتیک در آلمان، جزیره فرانکشتاین: انگلستان و انگلیسی در آثار هاینریش هاینه، و درآمدی به پژوهش‌های ادبی تطبیقی*. نوشته پیش رو به معرفی کتاب اخیر می‌پردازد که در سال ۱۹۷۳ منتشر شده و شامل پیش‌گفتار، ده فصل، نتیجه‌گیری، کتابنامه و پیوست است. نویسنده در پیش‌گفتار به دو سطر شعر استناد می‌کند: «از انگلستان چه می‌دانند/ آنها که تنها انگلستان را می‌شناسند» و بدین ترتیب شعر را از حوزه جغرافیا به ادبیات گسترش می‌دهد، و نتیجه می‌گیرد که فهم ادبیات با هر پسوندی وابسته به فهم دیگر ادبیات‌هاست.

در فصل نخست با عنوان «ادبیات تطبیقی چیست؟» نویسنده، به دلیل آگاهی از ابهامات و کج‌فهمی‌های ناشی از عنوان «ادبیات تطبیقی»، عبارت «پژوهش‌های تطبیقی ادبیات» را می‌پسندد و بر همین مبنا عنوان «پژوهش‌های ادبی تطبیقی» را برای این کتاب برمی‌گزیند. ادبیات تطبیقی به «مطالعه ادبیات با استفاده از ابزار تطبیق» اشاره می‌کند و بدین معنا هر پژوهش ادبی خواه‌ناخواه تطبیقی است. نویسنده به ارائه و توضیح تعاریف سپس^۱ از ادبیات تطبیقی و عمومی می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که این دو جدایی‌ناپذیرند. سپس مفهوم «ادبیات جهان» را از دید گوتته و ژید توضیح می‌دهد. البته «جهان» برای ژید به «اروپا» محدود بود، در حالی که گوتته پا را از اروپا فراتر نهاد و ادبیات ایران و هند و عرب را نیز در «جهان» لحاظ کرد. مفهوم «ادبیات جهان» گوتته

¹ Archibald Henry Sayce

با ادبیات تطبیقی ارتباط بسیار دارد و پرسش‌های یکسان متعددی در این دو حوزه مطرح است که پاسخ آنها را باید در عالم سیاست و علوم اجتماعی و فرهنگ جست‌وجو کرد. در زمان نگارش کتاب *درآمدی به پژوهش‌های ادبی تطبیقی*، مفاهیم «ادبیات جهانی»^۱ و «ادبیات بین‌المللی» رقبای «ادبیات تطبیقی» و «ادبیات جهان» بودند. نویسنده سپس تعریف خود را از ادبیات تطبیقی بیان می‌کند: «مطالعه متون ادبی (از جمله نظریه و نقد ادبی) به بیشتر از یک زبان از طریق بررسی تفاوت، تشابه، منشأ، تأثیر، یا مطالعه روابط و ارتباطات دو گروه یا بیشتر که به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند». تعریف نویسنده از ادبیات به آثار «قانون‌گذار»^۲ محدود نمی‌شود و دیگر آثار نوشتاری را نیز در بر می‌گیرد. نویسنده در این فصل گریزی هم به تاریخچه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی می‌زند و شروع آن را زمانی می‌داند که رومیان به مقایسه آثار خود با یونانیان پرداختند. در دوران نوزایی و پس از آن که لاتین جایگاه خود را به عنوان زبان برتر از دست داد و ملی‌گرایی رشد کرد، این پژوهش‌ها با دو کارکرد بازیابی وحدت از دست‌رفته اروپا و غنای ادبیات ملی دنبال شد. این فصل با نقل قول‌هایی از آنتونی تورلبی^۳، لیلیئن فرست^۴، فریدریش شلگل^۵ و متیو آرنولد^۶ پایان می‌یابد که در آنها به این نکات اشاره شده است: مقایسه مفیدترین شگرد برای بررسی آثار هنری است؛ مطالعه مستقل ادبیات ملی، هر قدر هم که غنی باشد، به چشم‌اندازی متعادل و واقعی نمی‌انجامد؛ ادبیات ملی گسسته از بافت خود غیرقابل فهم خواهد بود، هیچ ادبیاتی به تنهایی شناخته نمی‌شود و تنها راه شناخت ادبیات مطالعه ارتباط آن با دیگر ادبیات هاست.

فصل دوم کتاب با عنوان «خوی ملی و ادبیات ملی» با این نظر آغاز می‌شود که جاه‌طلبانه‌ترین گونه پژوهش‌های ادبی تطبیقی تعریف سنت‌های ادبی ملی و مقایسه آنهاست. نویسنده بر این نکته تأکید می‌کند که در این گونه پژوهش‌ها نباید در دام تعمیم گرفتار شد. بحث با ذکر نمونه‌های متعدد از ادبیات فرانسه، آلمان، انگلستان، ایتالیا، ادبیات لاتین و یونان باستان، و مقایسه آنها ادامه می‌یابد. ساختار انعطاف‌پذیر

¹ universal literature

² canonical

³ Anthony Thorlby

⁴ Lilian Furst

⁵ Friedrich Schlegel

⁶ Matthew Arnold

جمله در زبان اسپانیایی برای شعر بسیار مناسب است و در این ویژگی لاتین گوی سبقت از اسپانیایی نیز ربوده است؛ شعر انگلیسی موزون‌تر و آهنگین‌تر است؛ مزیت زبان ایتالیایی حذف حروف در انتهای کلمات در برخی شعرهاست؛ تنوع مصوت‌ها و مصوت‌های مرکب در یونانی باستان کیفیت موسیقایی خاصی به این زبان می‌بخشد؛ و کلمات چندمعنایی و کاربرد بند همپایه و بند وابسته موجب شده است که زبان آلمانی برای طرح مباحث فلسفی بسیار مناسب باشد. به نظر جرج واتسن^۱، چالش‌برانگیزترین دورنمای ادبیات تطبیقی شرح چیزهایی است که در یک زبان ادبی ممکن و در دیگری محال است. محدودیت‌های زبان یک ملت محدودیت‌های دنیای آن ملت را می‌سازد و زبان‌های مختلف «ملت‌های مختلف را شکل می‌دهد. از دیدگاه تاریخی، تلاش برای تعریف روح یک ملت آن‌گونه که در زبان و ادبیاتش بازتاب یافته اهمیت بسیار داشته است. هشدار لسینگ^۲ دربارهٔ نتیجه‌گیری‌های زود هنگام در مورد «خوی ملی» بسیار بجاست؛ او معتقد است که باید به محدودیت‌های تحمیل‌شده بر هنرمند از سوی رسانه و قراردادهای پیرامون آن رسانه در هر زمان توجه کرد. به عقیده نویسنده، تطبیف‌گران در رفع و اصلاح تصورات غلط دربارهٔ ویژگی‌های یک ملت که از آثار نویسندگان پرخواننده نشئت می‌گیرد، مؤثرند. در این زمینه، به مقاله آرتورو بارثا^۳ با عنوان «نه اسپانیا بلکه همینگوی»^۴ دربارهٔ رمان *ناقوس برایی* که می‌زند نوشته ارنست همینگوی اشاره می‌کند که به تصورات غلط این نویسنده دربارهٔ اسپانیایی‌ها می‌پردازد. پراور سپس مجموعه‌ای از پرسش‌ها را مطرح می‌کند که باید به آنها پاسخ داد: بیشترین ارتباطات ادبی در چه دوره‌ای اتفاق افتاده؟ کدام عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این ارتباطات را تسهیل کرده‌اند؟ مخاطب عام و نویسندگان جامعهٔ میزبان دقیقاً از کدام آثار در ادبیات غریبومی استقبال کرده‌اند؟ نمونهٔ خوبی از پذیرش ادبیات جذب ادبیات امریکا، به‌ویژه داستان‌ها و نمایشنامه‌های امریکایی، در آلمان پس از جنگ جهانی دوم است، و نویسنده در این نمونه به پرسش‌های مذکور پاسخ داده است.

فصل سوم با عنوان «پذیرش و ارتباط» دربارهٔ این موضوع است که آمادگی نویسنده برای برقراری ارتباط با نویسنده‌ای دیگر و تأثیرپذیری از او به احساس نزدیکی یا

¹ George Watson

² Gotthold Ephraim Lessing

³ Arturo Barea

⁴ "Not Spain but Hemingway"

ضدیت آن نویسنده نسبت به نویسنده دیگر بستگی دارد. این عوامل در پذیرش نویسنده در کشوری دیگر نیز تعیین‌کننده است. این قبیل پژوهش‌ها در باب پذیرش و انتشار و «اقبال ادبی» بخش مهمی از پژوهش‌های تطبیقی را تشکیل می‌دهند، ولی در دستان پژوهشگران نالایق به‌آسانی به سیاه‌ای از اطلاعات بی‌روح مبدل می‌شوند. یک نمونه از پژوهش‌های موفق در این زمینه اثر آسلینو^۱ دربارهٔ پذیرش همی‌نگوی در فرانسه است. آسلینو برای روشن ساختن زمینهٔ موفقیت همی‌نگوی در فرانسه در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۳۲ به تحلیل سلیقهٔ ادبی و زندگی اجتماعی و فرهنگی فرانسویان در این سال‌ها می‌پردازد و از جمله به این عوامل اشاره می‌کند: همی‌نگوی بعد از جنگ جهانی اول در پاریس زندگی می‌کرد و عده‌ای از نویسندگان فرانسوی که او را شخصاً می‌شناختند به گسترش شهرتش کمک کردند؛ ایالات متحد در این دوره خود را به عنوان قدرتی جهانی معرفی کرد و اروپاییان به شناخت بیشتر این کشور علاقه‌مند شدند؛ در برخی جنبه‌های آثار همی‌نگوی، با تولید انبوه مخالفت می‌شد؛ ناامیدی و پوچ‌گرایی آثار او با احساسات فرانسویان در آن سال‌ها همخوانی داشت؛ فرانسویان که از عفت قلم به تنگ آمده بودند، از صراحت همی‌نگوی در پرداختن به امور جنسی استقبال می‌کردند و انرژی و سرزندگی و صراحت آثار او که در آثار نویسندگان فرانسوی آن زمان وجود نداشت، برای خوانندگان تازه‌گی داشت.

گونهٔ دیگری از پژوهش بررسی موفقیت یک اثر در کشوری دیگر و توضیح دلایل دل‌مشغولی یک نویسنده به اثری خارجی است. در بررسی «مواجههٔ ادبی» باید به دو اصل توجه داشت: نخست اینکه قبل از تعریف جایگاه هر نویسنده در ادبیات اروپا، باید به جایگاه او در ادبیات ملی خودش پرداخت. اصل دوم این است که پژوهش دربارهٔ پذیرش باید با پژوهش دربارهٔ تأثیر و تأثر همراه باشد. علاوه بر این، کسانی که از دیگر کشورها بازدید می‌کنند، نقش میانجی ادبی را بر عهده دارند؛ البته میانجیگری ادبی می‌تواند یک‌جانبه یا دو‌جانبه باشد. پراور معتقد است که وجود شخص مناسب در یک مکان معین — اعم از کشور یا منطقه یا حتی مؤسسه — می‌تواند آن مکان را به عامل مهمی در مبادلات ادبی بین‌المللی تبدیل کند و هشدار می‌دهد که در پژوهش‌های مربوط به میانجیگری ادبی باید دید جامع داشت و در دام «سفسطه دربارهٔ یک عامل»

^۱ Roger Asselineau

گرفتار نشد. همچنین نباید از نقش دیگر هنرها، مثل مجسمه‌سازی و نقاشی، در گسترش ادبیات ملی به دیگر کشورها غافل شد و پژوهش درباره پذیرش نویسنده در کشوری دیگر نباید به قیمت غفلت از پژوهش درباره جایگاه نویسنده در ادبیات ملی خود او تمام شود. این فصل با این هشدار پایان می‌یابد که علاقه به پژوهش درباره پذیرش و میانجیگری نباید به «تجربه دست اول آثار ادبی» که همان مطالعه خود آثار ادبی است، خدشه وارد کند.

فصل چهارم با عنوان «تأثیر، شباهت و سنت» با این نظر آغاز می‌شود که پژوهش درباره ارتباطات ادبی از بررسی تأثیرات ادبی جدا نیست. تأثیر ادبی از موضوعات مورد مناقشه در ادبیات تطبیقی بوده است؛ سیمون ژون^۱ آن را هسته ادبیات تطبیقی می‌نامد و رنه ولک به دلیل پوزیتیویسم محکومش می‌کند. آلدریج^۲ پژوهش درباره «تأثیر» را از مطالعه «شباهت» و «نزدیکی» و «سنت» جدا نمی‌داند. منظور او از شباهت و نزدیکی «همانندی سبک، ساختار، حالت و نظر در آثار است که هیچ ارتباط دیگری ندارند». منشأ شباهت‌های ادبی ممکن است فرایندهای مشابه اجتماعی و سیاسی باشد و بررسی آنها از جمله شامل مطالعه صور خیال و مضامین ادبی در آثار است. دلایل شباهت را می‌توان در عوامل اجتماعی و ادبی و روان‌شناختی جست‌وجو کرد. پژوهش درباره «شباهت» با مطالعه «سنت» آمیخته است و مطالعه سنت‌های ادبی شامل مطالعه گونه‌های ادبی نیز می‌شود. پژوهش درباره «تأثیر»، شاید به دلیل پژوهش‌های ضعیف و گمراه‌کننده، از حوزه‌های مورد سوءظن و بدنام در ادبیات تطبیقی است. آثار بسیاری از شاعران مطرح اروپایی را تنها با ارجاع به سنت ادبی زبان آنان نمی‌توان توضیح داد و دلیل این امر تأثیر پذیرفتن ایشان از شاعران دیگر است. گونه دیگری از مطالعه تأثیر به بررسی پذیرش و اقبال یک نویسنده در کشور میزبان مربوط می‌شود و اینکه چه جنبه‌هایی از آثار او مورد استقبال قرار گرفته است. گین^۳ تأثیر مستقیم و غیرمستقیم را مطرح می‌کند و معتقد است که شاعر دوران نوزایی نباید حتماً آثار پترارک^۴ را خوانده باشد تا شعر پترارکی بسراید؛ او احتمالاً از تأثیرات پترارک در سنت‌های ادبی تأثیر

¹ Simon Jeune

² Alfred Owen Aldridge

³ Claudio Guillen

⁴ Francesco Petrarca (Petrarch)

پذیرفته است. فصل چهارم با این نکته پایان می‌یابد که هیچ تطبیفگری نباید از تعادل ظریف میان تأثیر و اصالت غافل شود.

عنوان فصل پنجم «ترجمه و اقتباس» است. پرآور ترجمه را مهم‌ترین شبکه‌ای می‌داند که تأثیر و تأثر ادبی و فرهنگی و سیاسی بین ملت‌ها می‌تواند از طریق آن جریان داشته باشد. پس از کاهش رواج و اهمیت زبان لاتین، ترجمه آثار، به‌ویژه کتاب مقدس و آثار کلاسیک، رونق بسیار گرفت و منشأ تحولات عظیمی شد. گوته ترجمه را به دو گونه تقسیم می‌کرد: ترجمه خواننده‌محور و ترجمه نویسنده‌محور. در نوع اول، مترجم می‌کوشد تا نویسنده‌ای را که به فرهنگ دیگری تعلق دارد به ما نزدیک کند؛ و در نوع دوم می‌خواهد ما را به نویسنده نزدیک‌تر و با سبک و سیاق او آشنا کند. درآیدن به وجود سه نوع ترجمه قائل است: لفظ به لفظ، نقل به معنی، اقتباس. مطالعه نظریه و تاریخ ترجمه عمدتاً از طریق بررسی ترجمه‌های ادبی و تحلیل برخی ترجمه‌های مربوط به ادوار مختلف کامل می‌شود که فرایند مفیدی است، زیرا تطبیفگران تنها می‌توانند به کار مهم بررسی ماهیت و دقت ترجمه‌های موجود و ارزیابی میزان دخل و تصرف مترجم بپردازند. مطالعات ادبی تطبیقی همچنین ممکن است درباره تأثیر ترجمه‌ها و فعالیت ترجمه، یا درباره آثار برخی نویسندگان خاص یا مکاتب ادبی باشد. تطبیفگرانی که انواع ادبی و زیرشاخه‌های آنها را بررسی می‌کنند، باید تاریخ ترجمه را نیز در نظر بگیرند. بنابراین، مطالعه و بررسی ترجمه‌های ادبی به ما کمک می‌کند که علت تغییر و انحراف در ترجمه را در تاریخ اروپا و تاریخ اجتماعی ملت‌ها و همچنین در ذوق و نبوغ فردی نویسندگان جست‌وجو کنیم. مطالعات ترجمه رابطه تنگاتنگی با اقتباس و نقیضه دارد. نیازی به گفتن نیست که مطالعه و بررسی ترجمه جدا از بررسی نظریه ترجمه کار بی‌حاصلی است و پرسش مهمی که همیشه در کنار پرسش‌های مربوط به نظریه و عمل ترجمه مطرح می‌شود درباره کاربرد ترجمه است. ترجمه چه آثاری لازم است؟ آیا ترجمه پس از هضم و جذب می‌تواند به غنای فرهنگی بینجامد؟ در فصل ششم با عنوان «مضامین و پیش‌تصاویر»^۱، پرآور به یکی از حوزه‌های پژوهشی مورد علاقه تطبیفگران، یعنی مضمون‌شناسی، می‌پردازد و آن را به پنج قسمت تقسیم می‌کند: بازنمایی ادبی در زبان‌ها و زمان‌های مختلف؛ بن‌مایه‌های تکراری در

^۱ prefiguration

ادبیات و فرهنگ عامه؛ موقعیت‌ها و چگونگی برخورد نویسندگان با آنها؛ بازنمایی ادبی گونه‌های نژادی، اجتماعی، حرفه‌ای و غیره؛ و بازنمایی ادبی شخصیت‌های شناخته‌شده اسطوره‌ها، افسانه‌ها، ادبیات پیشین و تاریخ. کروچه^۱ اعتقاد راسخ داشت که میان آثار ادبی و شخصیت‌های همنام و حکایت‌هایی با پیرنگ یکسان ارتباط معناداری وجود ندارد. بررسی تطبیقی مضامین و بن‌مایه‌ها به ما امکان می‌دهد که بفهمیم کدام نویسندگان از کدام مواد استفاده می‌کنند و در رمان‌های مختلف چگونه آنها را به کار می‌گیرند، و چگونه، علاوه بر نبوغ نویسندگان، روح زمان‌ها و جوامع مختلف را بررسی و مقایسه کنیم. این فصل با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد که مضمون‌شناسی از مطالعه سبک‌ها و گونه‌های ادبی جدا نیست.

نویسنده در فصل هفتم با عنوان «گونه‌های ادبی، جنبش‌ها و دوره‌ها» می‌کوشد تا نشان دهد که تطبیق‌گران چگونه می‌توانند در بافتی فراملی و فراادبی به مطالعه گونه‌های ادبی، جنبش‌ها و دوره‌ها بپردازند. مطالعه گونه‌ها با تمرکز بر «شباهت‌های خانوادگی» و «فرق‌گذاری» در دو دسته جای می‌گیرد. این پژوهش‌ها باید تاریخی و نظری هم باشد. ولک و وارن در کتاب مشترک خود، *نظریه ادبیات*، بر جنبه‌های نظری چنین پژوهش‌هایی متمرکز می‌شوند و گونه را «دسته‌بندی آثار ادبی به طور نظری بر اساس شکل درونی و بیرونی‌شان» (ولک و وارن به نقل از پراور ۱۱۸) تعریف می‌کنند. پراور بر ماهیت تطبیقی مطالعه جنبش‌های ادبی تأکید می‌کند و این پژوهش‌ها را با مطالعه دوره‌های ادبی مرتبط می‌داند. دوره یک مقطع زمانی است که هنجارها و معیارها و قراردادهای ادبی خاصی بر آن حاکم است. بنابراین، بهترین حالت برای مطالعه یک دوره برقراری ارتباط بین آن دوره و جنبش‌های حاکم بر آن است. برای مطالعه و فهم آثار برخی نویسندگان، از جمله بیتس^۲، باید از روش تطبیقی استفاده کرد. برای مطالعه جنبش‌هایی مانند سوررئالیسم و فوتوریسم نه تنها از مرزهای یک قاره، بلکه از مرزهای ادبیات نیز باید گذشت. برای مطالعه گونه‌های ادبی و جنبش‌ها و دوره‌ها باید از تعمیم بی‌جا پرهیز کرد.

فصل هشتم با عنوان «ساختار و اندیشه‌ها» با این نکته آغاز می‌شود که مطالعه تطبیقی دوره‌ها و جریان‌های ادبی ناگزیر به مطالعه ساختارها و اندیشه‌های هر دوره

¹ Benedetto Croce

² William Butler Yeats

می‌انجامد، و نظر لسینگ درباره‌ی تمایز ادبیات و هنرهای تصویری مطرح می‌شود. به اعتقاد لسینگ، ادبیات بر پایه‌ی توالی است و هنرهای تصویری بر پایه‌ی مجاورت. پرآور مطالعه‌ی تطبیقی استفاده از نماد در ادبیات را عرصه‌ی پرثمری برای پژوهش می‌داند و به پژوهش والتر سوکل^۱ درباره‌ی استفاده‌ی فلور و استریندبرگ از شخصیت گدا در آثارشان اشاره می‌کند. این پژوهش نه تنها تفاوت این دو نویسنده، بلکه تحول از واقع‌گرایی به اکسپرسیونیسم را نشان می‌دهد. سوکل بر اهمیت ساختار اثر تأکید می‌کند و معتقد است که پژوهش‌های تطبیقی، مانند همه‌ی پژوهش‌های ادبی، با کلیت اثر ادبی به عنوان یک نظام سروکار دارند؛ و در این نظام، هر جزئی کارکرد و جایگاه خاص خود را دارد. پرآور سپس به این موضوع اشاره می‌کند که پراپ^۲ و بلومفیلد^۳ و تودورف^۴ به دنبال «ساختار ژرف» آثار ادبی بودند، اما هشدار تولکین^۵ بسیار بجاست که در این راه نباید از ویژگی‌های اثر ادبی غافل شد. پس از بحث درباره‌ی ساختار، به بحث اندیشه‌ها می‌رسیم. به عقیده‌ی نویسنده، مطالعه‌ی تاریخی ادبیات نیازمند مطالعه‌ی تاریخ اندیشه است و به تجربه‌ی سانتایانا^۶ در دانشگاه هاروارد اشاره می‌کند. سانتایانا سه اثر برجسته‌ی ادبی را برگزید و ثابت کرد که هر یک از آنها بازتاب فلسفه و تخیل زمان خود است. نویسنده از اهمیت تلاش سانتایانا در برقراری ارتباط میان ادبیات و تاریخ اندیشه آگاه است و، در عین حال، تعمیم بخشیدن‌های او را گمراه‌کننده می‌داند. سپس نوبت به لاجوی^۷ می‌رسد. اهمیت کار لاجوی در این است که، در عین تشخیص شباهت‌های دانشمندان و فلاسفه و شعرا، فردیت ایشان را به رسمیت می‌شناسد. پرآور نتیجه می‌گیرد که پژوهش‌های ادبی تطبیقی متضمن مطالعه‌ی تاریخ فرهنگ و اندیشه است، زیرا نه ادبیات و نه اندیشه در خلأ عمل نمی‌کنند. فصل هشتم با این نقل قول پایان می‌یابد: «فعالیت تطبیقگر، مانند هر پژوهشگر ادبی دیگر، باید هم‌زمان متوجه دنیای درونی ادبیات ... و دنیای بیرون ادبیات باشد، دنیایی که نویسندگان و خوانندگانشان در آن تنفس می‌کنند، دنیایی که ارتباطش منحصر به ادبیات نیست» (پرآور ۱۴۲).

^۱ Walter Sokel

^۲ Vladimir Propp

^۳ Maurice Bloomfield

^۴ Tzvetan Todorov

^۵ John Tolkien

^۶ George Santayana

^۷ Arthur Oncken Lovejoy

نویسنده در فصل نهم به «درجه‌بندی»^۱ می‌پردازد که مراد از آن «آشکارسازی متقابل متون» است در زمانی که کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و با هم مقایسه می‌شوند. درجه‌بندی انواع متفاوتی دارد که نخستین آنها پی بردن به شیوه ساختار بخشیدن یک نویسنده به اثر خود از طریق مقایسه آن با نویسنده‌ای دیگر است. یکی از نمونه‌های این نوع درجه‌بندی پژوهش فَنگَر^۲ درباره داستایفسکی از طریق مقایسه این نویسنده روس با بالزاک است. «درجه‌بندی توضیحی» نوع دیگری از درجه‌بندی است که پژوهش‌های لیو^۳ و فرای^۴ از نمونه‌های آن است. در سخن آخر در ترجمه هومر^۵ به قلم آرنولد، نوع دیگری از درجه‌بندی مشاهده می‌شود که، علاوه بر تفاوت در ساختار، ارزش هنری آثار را هم مقایسه می‌کند و به قضاوت زیباشناسانه منجر می‌شود. در پژوهش‌های آرنولد، اغلب سایه قضاوت اخلاقی بر قضاوت زیباشناسانه سنگینی می‌کند. مقایسه نویسندگان هم‌عصر کشورهای مختلف از ارزشمندترین نمونه‌های این قبیل پژوهش‌هاست که به آگاهی از شکل‌های مختلف یک جنبش ادبی و فرهنگی در کشورهای مختلف می‌انجامد. نوع دیگری از تحلیل تطبیقی که پرآورد آن را شایسته بحث می‌داند شرح آثار مختلف ادبیات جهان به مثابه محصول و بیانگر یک گونه شخصیتی است. مطالعه سبک زندگی و اسلوب و شیوه ادبی نویسنده در این درجه‌بندی ضروری است. «درجه‌بندی جامعه‌شناختی» نوپاست و در آثار پیشتاز لوکاج^۶ و گلدمن^۷ مشاهده می‌شود. چنین پژوهش‌هایی ابزار ارزشمندی برای شناخت بهتر شخصیت‌های هنری مختلف‌اند، و البته شناخت جوامعی که این شخصیت‌ها در آنها فعالیت کرده و شکل گرفته و به نوبه خود آنها را تغییر داده‌اند. ارتباط ادبیات و جامعه موضوع پیچیده‌ای است که تطبیق‌گران و دیگر پژوهشگران و منتقدان را به خود مشغول ساخته است. ولک و وارن این نظر را رواج دادند که تنها کسی قادر به درک وجود و میزان بازتاب گونه‌های اجتماعی و رفتار آنها در رمان است که آگاهی‌اش از ساختار جامعه به منابع ادبی محدود نباشد. این فصل با نظر دقیق مایندر^۸ پایان می‌یابد که نظام اجتماعی برتر لزوماً به ادبیات برتر نمی‌انجامد.

¹ placing

² Donald Fanger

³ James J. Y. Liu

⁴ Northrop Frye

⁵ *Last Words on Translating Homer*

⁶ Georg Lukacs

⁷ Lucien Goldmann

⁸ Robert Minder

این نظر البته درست است که هنر نشان از عصر خود دارد ولی به هیچ وجه به عصر خود محدود نمی‌شود و از محدودیت‌های تاریخی تحمیل شده بر هنرمندان درمی‌گذرد. فصل دهم با عنوان «نظریه و نقد» با تعریف لوین^۱ از «فرهنگ‌نویسی انتقادی» آغاز می‌شود: «روش تعریف واژگان کلیدی از طریق تحلیل مفهوم آن واژگان برای افرادی که در شکل دادن به مفهوم و اهمیت آن واژگان نقش داشته‌اند.» «آوانگارد» یک نمونه از این واژه‌نگاری انتقادی است که از حوزه نظامی ابتدا به سیاست و سپس به ادبیات وارد شد. در این نوع پژوهش، مفاهیم واژگان کلیدی مورد مقایسه قرار می‌گیرد و تحول و تأثیرپذیری آنها از یکدیگر بررسی می‌شود. نقد تطبیقی شامل مطالعه‌ی خاستگاه نیز هست. به عنوان نمونه، در پیش‌گفتار شپرد^۲ بر دفاع از شعر نوشته سیدنی^۳ می‌بینیم که شپرد ویژگی‌های آراء هوراس و سیسرون و افلاطون را در نقد اروپا، و تأثیرپذیری سیدنی از این آرا و تقویت آنها را نشان می‌دهد. در نمونه‌ای دیگر، می‌بینیم که درآیدن نه تنها در برخی آراء ادبی بلکه از نظر اعتماد به نفس در نقد وامدار منتقدی فرانسوی است. مقایسه آراء نظریه‌پردازان مختلف در باب مسائل اساسی نظریه و نقد در زمان‌ها و جوامع متفاوت گونه دیگری از پژوهش است. حوزه پژوهشی دیگری که بسیار جای کار دارد بررسی «ارتباط میان انتقادات از شعر و دفاع از آن از زمان افلاطون تا تالستوی» به عنوان جنبه جالبی از تاریخ ادبیات تطبیقی است که نمونه‌های خوبی از آن در آثار ولک، به ویژه تاریخ نقد جدید، یافت می‌شود. نویسنده امتیازات کار ولک را برمی‌شمارد: شرح و تفسیر روشن آراء منتقدان مختلف، بررسی سیر کار آنها، تأکید همیشگی بر این موضوع که بحث درباره نظریه ادبیات تنها زمانی به‌درستی صورت خواهد گرفت که از محدوده دست‌وپاگیر ادبیات ملی فراتر رود و به مواجهه تفاسیر و رویکردهای متفاوت درباره ماهیت و کارکرد ادبیات بپردازد. معرفی گونه‌شناسی انتقادی از وظایف نقد و نظریه ادبی تطبیقی است و از نمونه‌های برجسته آن می‌توان به گونه‌شناسی ایبرمز^۴ در خصوص نظریه‌های ادبی محاکاتی، کاربردی، عاطفی و عینی اشاره کرد. در انگلستان و فرانسه و آلمان، آراء متفاوتی درباره ارتباط نظریه و نقد ادبی وجود دارد که مقایسه آنها در حوزه نقد و نظریه تطبیقی است. در مورد خود ادبیات

¹ Harry Levin

² Geoffrey Shepherd

³ Sir Philip Sidney, *An Apology for Poetry*

⁴ M. H. Abrams

تطبیقی نیز آراء متفاوتی در کشورها و زمان‌های مختلف وجود دارد. بررسی اهمیت و عدم اهمیت یک منتقد یا نظریه در بافتی ملی یا بین‌المللی از خدمات دیگر تطبیق‌گران به تاریخ نقد است. علاقه به بررسی ساختارها و نظام‌های خصیصه‌نمای ادبیات در زمان‌ها و مکان‌های مختلف نتیجه دل‌مشغولی به پژوهش‌های ادبی تطبیقی است. نویسنده معتقد است که نقد و پژوهش ادبی بدون دغدغه نظری جز «خدمت ساده‌لوحانه به آشفتگی» نیست، و این فصل را با این نظر به پایان می‌رساند که تطبیق‌گر برجسته میان دو قطب نظریه و نقد نوسانی پر بار دارد.

در نتیجه‌گیری کتاب، پژوهش‌های ادبی تطبیقی به عمارتی با چندین دستگاہ تشبیه شده که نویسنده تلاش می‌کند تا به بیشتر اتاق‌هایش دست‌کم سرکی کشیده باشد. این پژوهش‌ها شامل مطالعه شکل‌های متعدد ارتباط نویسندگان و خوانندگان یک زبان با آثار دیگر زبان‌هاست، ارتباطی که ممکن است مستقیماً از طریق مطالعه خود آثار، یا با واسطه از طریق مطالعه تفسیر آنها برقرار شود. نکته قابل توجه در بررسی شباهت و تأثیر و تأثر آثار، حفظ ویژگی‌های منحصر به فرد هر اثر است. این امر مستلزم آگاهی از آثار مورد استفاده نویسنده، مقایسه اثر با دیگر آثار در آن گونه ادبی، درجه‌بندی اثر در سیر تکامل آن فرم ادبی و تاریخ اندیشه، و شناخت آن سنت‌های ادبی است که اثر مورد بحث از آنها تأثیر پذیرفته یا آنها را تغییر داده است. نمونه‌هایی که در کتاب به آنها اشاره شده، عمداً به گونه‌ای گزینش شده‌اند که ثابت کنند خدمات اساسی به ادبیات تطبیقی را نه تنها تطبیق‌گرانی که به تطبیق‌گر بودن خود اذعان دارند، بلکه پژوهش‌گرانی انجام داده‌اند که دل‌مشغولی عمده آنها ادبیات ملی است ولی ناگزیر از گسترش حوزه مطالعه خود شده‌اند. پرور از بسیاری از پژوهش‌های تطبیقی به دلیل گزینش غیرعالمانه موضوع، و فقدان ذوق ادبی و تخیل تاریخی انتقاد می‌کند. نمونه‌های این کتاب سرمشق خوبی برای آگاهی از چیستی پژوهش‌های تطبیقی ارزشمند و چگونگی آنهاست. نویسنده کتاب را با تأکید بر ضرورت کار تطبیقی به پایان می‌رساند.

پرور به ادبیات انگلستان و آمریکا و آلمان مسلط است و با ادبیات روسیه و فرانسه و اسپانیا آشناست. این تسلط و آشنایی با ادبیات‌های مختلف و منابع روزآمد و متنوع (البته در زمان نگارش کتاب)، سابقه تدریس در دانشگاه‌های کشورهای مختلف، تجربه زندگی در فرهنگ دیگر، و البته زبان ساده کتاب به عنوان عاملی مهم، آن را به منبعی

قابل توجه برای علاقه‌مندان ادبیات تطبیقی مبدل می‌کند. مطالعه این کتاب دوستانداران ادبیات تطبیقی را با انواع گوناگون پژوهش در این رشته آشنا می‌سازد و نمونه‌های خوبی از هر نوع پژوهش را نیز به آنان معرفی می‌کند. کمتر صفحه‌ای در این کتاب هست که در آن دست‌کم یک نقل قول از آثار ادبی به خواننده ارائه نشود و این موضوع نشانگر مطالعات گسترده مؤلف است. از سوی دیگر، خواننده باید توجه داشته باشد که آشنایی با آثار مختلفی که در این کتاب به آنها اشاره می‌شود، هرچند مختصر، موجب درک بهتر و بهره‌مندی بیشتر از این کتاب مفید خواهد شد.

بهنام میرزابازاده فومشی

دانشجوی دکتری دانشگاه شیراز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی